

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان  
ابیاتی از برنامه ۹۱۸ گنج حضور

کارگاه صنع حق چون نیستی است  
پس برون کارگه بی‌قیمتی است  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

برای تبدیل به اصل اول و پیوستن دوباره با منبع بی‌نهایت خدا و سبک بال و آزاد شدن از ذهن باید پیوسته فضا باز کنیم و تسلیم شویم و از افکار و خواسته‌های من‌ذهنی و حرص و ولع و طمع عقب بکشیم و درد هشیارانه بکشیم تا مرکز را عدم نگه داریم و این یعنی همکاری با خداوند تا بتواند با قضا و کن فکان روی ما کار کند و ما را از همانندگی‌هایی که شناسایی کردیم و همانندگی‌هایی که از آنها بی‌خبریم آزاد کند.

اُدْکُروا الله کار هر اوباش نیست  
ارْجعی بر پای هر قلاش نیست

لیک تو آپس مشو، هم پیل باش  
ور نه پیلی، در پی تبدیل باش  
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲ و ۳۰۷۳  
قلاش: بی‌کاره، ولگرد، مفلس

ما باید انتخاب کنیم که می‌خواهیم من‌ذهنی و تقلبی و کاذب و توهم و باطل باشیم و یا جنس خداگونه و اصیل و حقیقی، اگر می‌خواهیم حقیقی باشیم باید ندای زندگی که ما را از رفتن به همانندگی‌ها خبر می‌کند گوش دهیم و از رفتن به سمت چسبیدن به چیزها و افکار مسلسل وار و وسواس گونه و طمع و حرص و ولع و خودنمایی دست برداریم و عقب بکشیم تا زندگی ما را به سمت منبع بی‌نهایت هدایت کند، حال هر چقدر هم که می‌خواهد درد داشته باشد هشیارانه قبول می‌کنیم تا دوباره متولد شویم، البته شاید گاهی لغزش داشته باشیم و زمین بخوریم و بخواییم گول من‌ذهنی را بخوریم اما نباید ناامید شویم و فقط باید مداومت داشته باشیم و هر چه را که شناسایی کردیم بارها و بارها پرهیز را با شکر و صبر ادامه می‌دهیم تا خداوند ما را از آن پاک کند.

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟  
نامیدی مس و، اکسیرش نظر

نامیدی‌ها به پیش او نهید  
تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۸۶ و ۳۳۸۷

فقط خداوند باید ما را از هر همانندگی پاک کند و اگر با ذهن بخواییم چیزی را از خود جدا کنیم و بگوییم این کار را می‌کنم و آن کار را می‌کنم و نمی‌کنم تا این طور شود و انطور شود باز هم در چرخه علت و معلول و فرمول سازی ذهن گرفتار می‌شویم و افکار مسلسل وار می‌سازیم و این بارها و بارها ناامیدمان می‌کند، اما اگر متوجه شویم و هر چه که شناسایی کردیم را دودستی به خدا تحویل دهیم خداوند با قضا و کن فکان ضرباتی به آن همانندگی می‌زند تا از ما جدایش کند و فقط از ما هشیاری و گوش بزنگی و در لحظه حاضر بودن را می‌خواهد تا درد هشیارانه را قبول کنیم و فرار نکنیم.

عمر بی‌توبه، همه جان‌کندن است  
مرگ حاضر، غایب از حق بودن است  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۰

اگر فقط در مسیر ذهن باشیم و من‌ذهنی را نیندازیم خودمان را محکوم به جان‌کندن می‌کنیم و ظاهراً زنده و در باطن هشیاری را تلف می‌کنیم و مرده‌ای متحرک می‌شویم که مدام درد ناهشیارانه می‌کشد و دست و پا و جان‌کندن ناهشیارانه می‌کشد، اما اگر این مسئله را متوجه شویم و شناسایی کنیم و تعهد محکم برای تغییر داشته باشیم هشیاری و زندگی در ما بزرگ شده و من‌ذهنی روز به روز کوچک می‌شود و این مستلزم بازی دیدن اتفاقات و خشم و طمع و حرص و ولع و دیگر چیزها است تا با صبر و درد هشیارانه آنها را زندگی کوچک و نیست کند.

هر خیالی را خیالی می‌خورد  
فکر آن، فکر دگر را می‌چرد  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۲۹

توبه محکم و تعهد محکم یعنی اجازه نمی‌دهیم که از یک همانندگی به یکی دیگر بپریم مثلاً یک ساعت در فکر خرید چیزی باشیم و آن فکر را ببندم و یک ساعت در فکر تفریحی باشیم و آن را ببندم و یک ساعت در فکر خوردن باشیم و آن را ببندم و یک ساعت در فکر دشمنی باشیم و این را ادامه دهیم، خیر، باید آنقدر محکم و گوش به زنگ باشیم که هنوز فکر، جا خوش نکرده آن را اهمیت ندهیم و به آن تزریق نشویم تا برود و این چرخه باطل کوچک و نیست شود.

هر که را بینی طلب‌کار ای پسر  
یار او شو، پیش او انداز سر

کز جوارطالبان، طالب شوی  
وز ظلال غالبان، غالب شوی  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۶ و ۱۴۴۷

ما اگر تعهد محکم به تغییر داریم و می‌خواهیم از ذهن بیرون بیایم و زنده شویم باید با بزرگان و کسانی که به طور حقیقی و با تعهد در این راه هستند همراه شویم، نه آنانی که با من ذهنی معنوی نما و عیب بین و بدون عمل و سست هستند، پس ما هم باید سر من ذهنی و عقل تقلیدی و خودنما و عیب بین و متوقع خود را بیندازیم و مثل آنها صفر و هیچ و عدم شویم، و این طلب ما را محکم می‌کند تا زندگی بتواند با این طلب و تسلیم ما، ما را پاک و آزاد کند.

زین کمین، بی صبر و حزمی کس نجست  
حزم را خود، صبر آمد پا و دست

حزم کن از خورد، کین زهرین گیاست  
حزم کردن زور و نور انبیاست

گاه باشد کو به هر بادی جهد  
کوه کی مر باد را وزنی نهد؟  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳ تا ۲۱۵

در مسیر زنده شدن به زندگی و بیرون پریدن از ذهن ما باید هر قدم را با مراقبت و هشیاری و گوش بزنگی برداریم، هر حرکت، فکر، احساس را با صبر و تأمل انجام دهیم، هر همانندگی و حرص و ولع و تنفر و حسادت که خواست توجه ما را جلب کند باید صبر کنیم، اگر هشیاری می‌خواهد جذب فرین‌های من ذهنی و غیبت و قضاوت و عیب بینی و خودنمایی شود باید صبر کنیم و این صبر و پرهیز را آنقدر ادامه بدهیم و تعهد و توبه ای محکم داشته باشیم تا همچون کوه ساکت و ساکن شویم تا دیگر هیچ همانندگی و حرص و طمع و ولع و حسادت و تعدد رابطه و نگرانی ما را تکان ندهد و به سمت خودش جذب نکند.

هر طرف غولی همی خواند تو را  
کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

ره نمایم، هم‌رهت باشم رفیق  
من قلاووزم در این راه دقیق

نی قلاووزست و، نی ره داند او  
یوسفا کم رو سوی آن گرگ‌خو  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶ تا ۲۱۸

بیشتر من های ذهنی، فکر می‌کنند می‌دانند و بلدند و به دیگران راهکار می‌دهند، اینان کسانی هستند که زندگی خودشان مشکل و مسئله دارد و خودشان در گمراهی هستند، اینان ممکنه در هر کجا باشند از خانه و فامیل و محل کار تا تلویزیون و اینترنت، حال خود ما باید مثل دیگران نباشیم و اگر در کلاس خداوند و بزرگان چیزی یاد گرفتیم و هنوز زبان حق نشدیم و خودمان همانندگی داریم نباید به دیگران بگوییم می‌دانیم و بلدیم، پس متوجه باشیم راهکار زندگی دست من های ذهنی نیست.

حزم، آن باشد که نفریبد تو را  
چرب و نوش و دام‌های این سرا  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۹

تأمل ما باید با صبر و پرهیز همراه باشد تا گول چرب و لذیذی همانندگی‌ها رو نخوریم، گول خودنمایی کردن و دیده شدن، گول ولع و حرص زدن بیشتر و بیشتر را و یا گول تعدد رابطه و یا هر مخدری، اگر جذب آنها شویم در ذهن اسیر و این مسیری خشک کننده و تلف کننده است.

روی بستان را نبیند، راه بستان گم کند  
هر که او گردان و نالان شیوه دولاب نیست  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹۳

کسی که متوجه مسئله نشده باشد و من ذهنی را نشناخته باشد و یا برای انداختن همانیدگی‌ها حساست به خرج دهد و درد هشیارانه را قبول نکند نمی‌تواند از زندگی خرد و آب زندگانی بیرون بکشد و او پیوسته در درد ناهشیارانه و ناله و شکایت و عیب‌گویی و ملامت زندگی می‌کند و خودش را از تشنگی تلف می‌کند.

ای بچسته کام دل اندر جهان آب و گل  
می‌دوانی سوی آن جو، کاندرا آن جو آب نیست  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹۳

ما از وقتی تبدیل به من تقلبی و کاذب و ذهنی شدیم و در ذهن خود را زندانی کردیم در آنجا و در چیزهای این جهانی که دیگران ما را همانیده آنها کردند دنبال زندگی هستیم، در تعدد رابطه، در اشیاء، در مقایسه و خودنمایی، در رقابت بر سر پول و شهرت و زیبایی و اسم و رسم و حتی معنوی نمایی، اما این یعنی گم کردن زندگی و تشنگی بیشتر و بیشتر و دور باطل و گم شدن در کویر همانیدگی‌ها و از این سراب به سراب دیگر رفتن و وقت را تلف کردن، حال آنکه یک تسلیم محکم و قلبی و با تمام وجود آب زندگانی و شادی بی سبب و طراوت به ما ریخته می‌شود و دیگر چیزهای این جهانی کشش و اهمیت خود را از دست می‌دهند که البته درد هشیارانه را برای پاک شدن آنها نباید فراموش کنیم.

بر زند از جان کامل معجزات  
بر ضمیر جان طالب چون حیات  
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۸

ما وقتی که تعهد به تغییر داشته باشیم و طالب حقیقی برای زنده شدن به خدا و زندگی باشیم دست در دست بزرگان حقیقی ای می‌دهیم که کلام خدا و ارتعاش زندگی از طریق آنها به ما ریخته شود.

یک زمان کار است بگزار و بتاز  
کار کوتاه را مکن بر خود دراز

خواه در صد سال، خواهی یک زمان  
این امانت واگذار و وارهان  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۸۱ و ۱۸۲

ما می‌توانیم همین لحظه تسلیم شویم و از هر چیزی که فکر می‌کنیم زندگی در آن است پرهیز کنیم و برایش حرص نزنیم و طمع نکنیم و حسادت نکنیم و حسرت نخوریم و یا اگر چیزی داریم ترس از دست دادنش را نداشته باشیم و توهم مالکیت نداشته باشیم و به فکر بیشتر کردن و حرص زدن نباشیم و یا به دنبال رقابت و خودنمایی نباشیم تا تلف نشویم و به شادی بی سبب زنده شویم، شادی ای که با هیچ خوشی تقلیدی این جهانی قابل مقایسه نیست و جنسی بیست و چهار ساعته دارد و مثل خوشی‌های خشک کننده این جهانی آفل و گذرا نیست، پس تصمیم با ما است که همین الان یا وقتی دیگر که البته شاید وقتی نداشته باشیم و شرمنده خود و زندگی شویم.

با سپاس از همه

علی